

'سرنوشت خونین'

کاری از تیم:

Flaxen Guys



Flaxen_guys



Flaxen_guys



Flaxenguys

مترجم:

Yuki

کلینر:

Lilac

ویراستار:

آریستیا

تایپیست:

Tsuki

باید
یه تصمیمی
بگیرین.

اگه الان از
دستش بدیم،

دیگه همچین
شانسی گیرمون
نمیاد.

ولی تو اون
منطقه کلی
آدم هست!

اگه الان این
موقعیتو از دست بدیم
آدمای بیشتری بخاطر
عمله‌های تروریستی
می‌میرن!

آدمای اونجا
رو خودشون با
دست خودشون
می‌کشن.

داری میگی
از اونبایی که در
هرحال به دست اونجا
می‌میرن پس اگه ما
بکشیمشون اشکالی
نداره؟!

ئی
ئی

کافییه!!



...شما چی
فکر می کنین؟

سر هنگ
کاسیا.



...



من نمی فهمم
چرا شما دارین
دعوا می کنین.



ما فقط باید قبل
از این که اونا فرار کنن،
اونجا رو بمب بارون
کنیم.

!!!

سرهنگ کاسیا!
وظیفه ی ارتش ما اینه
که امنیت مردم رو
تامین کنه.

اونجا بچه
هست... این کاریه
که یه انسان انجام
میده؟

وظیفه ی اصلی
ارتش پیروزیه.

ما بخاطر پیروزی
روی زندگیمون ریسک
می کنیم نه "انسانیت".



سرهنگ ارتش ایالات متحده

کاسیا دل رومان

اگه ما پیروز نشیم،
و مرگ سربازامون بخاطر
هیچ و پوچ باشه می‌خوای
چی کار کنی؟

این...!

اوه...!

کوبیدن!

امروز راس
ساعت ۱۸:۱۰ شهر
رو بمب بارون
می‌کنیم.

هیچ اعتراضی
وارد نیست، تمام.

...!

معاف کردن

این...
کاپیتان!

بانه شدن



لطفا صبر
کنین، سرهنگ
رومان!

اوه...!

لطفا تجدید
نظر کنین!

باید راه
دیگه ای هم
باشه!



...سرگرد رابرت

اگه الان ۱۰۰
نفر قربانی نشن،
دفعه‌ی بعد ۱۰۰۰ نفر
می‌میرن.

محاسبه‌ی
آسونیه، نه؟

علاوه بر اون،
کاپیتان گفت هیچ
اعتراضی وارد
نیست.

اون یه
دستور بود.

خبرنگار!

!





همه‌ی
نیروها عقب-
نشینی کنن همه‌ی
نیروها عقب نشینی
کنن!!

تمامی نیرو-
های تازه‌کار یگان
من عقب نشینی
کنن!

پرواز از زیر فشار پد





ما حتی برای
ضنثی کردن نقشه شون
هم آماده بودیم اما اونا
غافلگیرمون کردن.

مطمئنا کاهید
توی این بمب باران
مرده.

*Ahid Bin Kahid

مگه با مرگش
چیزی عوض می شه؟
بعد از این یه عوضی
دیگه میاد.



HEAD LINE NEWS

ICS



خبر نفوذ
پوشش انحصاری
از جنبش های
درونی ارتش

آحید بن کاهید که توسط بمب باران کشته شد، باعث تلفات غیرنظامیان شد.

NS

کشتن دو
نفر از اونا چیزیه
عوض نمی‌کنه



اگه رئیس آی‌سی‌اس ،
احمد ، نمرده باشه ، اونوقت
دوباره گروه تشکیل
میدن .

*ICS
*Ahmad

توی حمله‌ی
تروریستی قبلی...

بابمب
مرد...

.....

oooooo



الان



فرصتِ مناسبی
برای تموم کردن
این جنگه.



سرهنگ رومان،
الان دقیقا چی
گفتین؟

زینگ!



چی؟ حقیقت
دارہ؟



... بلہ، متوجہ
شدم.

قی



پایگاه مخفی
احمد پیدا شده.

!

سربازهای آموزش -
دیده رو می فرستیم، اگه
توی مدت زمان تعیین
شده برنگشتن...

مجبوریم بدون
توجه به بازمانده ها،
اونجا رو بمب بارون
کنیم.

چی؟ بلدی
که نیستی!

کاروم آدم عاقلی قبول
می کنه به همین ماموریت
خطرناکی بره؟

من میرم.



سرهنگ کاسيا

از تصميمتون
مطمئنين؟

ممکنه اين آخرين
فرصت براي گرفتن
احمد باشه.

حتي اگه من هم
شکست خوردم، شماها
اين فرصت رو از دست
ندين.



مهم نيست
چي بشه.



تا حالا هيچ وقت
نديدم و نشنيدم كه
يه سرهنگ، شماها به
ماموريت ترور بره!

این که یه سرگرد
چنین چیزایی شنیده
باشه یا دیده باشه
مهم نیست.



این یه دستور
از طرف رئیس -
جمهوره.

چی...؟



سرهنگ کاسیا

غیر -



تا کی باید
صبر کنیم؟



۱۳ روز و ۲۱
ساعت دیگه. اگه تا اون
موقع برنگشتم،



بدون هیچ
تردیدي بمب
رو منفجر کنین.



خدای مرگ کاسیا دل رومان



اون همیشه مثل
یه موجود نقابداره.

هیچ کس نمی‌دونه
اون چه زمانی یا برای چی
به ارتش ملحق شده.

تاریخ تولدش، زادگاهش،
خانواده‌ش... و حتی اسمش
"کاسیا"، معلوم نیست
واقعی‌ان یا نه.



اون به سرعت
ترفیع درجه پیدا کرد،
یه سرباز بالا رتبه‌ی
مرموز.

نمی‌تونیم بگیم
که اون یه سرباز
عالی بود،

[بسیار محرمانه]

اما همین‌که تونسته بود
به سرعت اونم بدون هیچ
تجهیزاتی تنزل مقام پیدا
کنه برامون کافی بود.

خیلی‌ها به مافوق-
هاشون شکایت
می‌کردن، اما اونا
همیشه واکنش
یکسانی داشتن.

"اگه نمی تونی قبولش کنی، پروه"

در نهایت
شایعه‌ای پخش
شده بود که به
اون 'چترنجات'
می‌گفتن.

خیلی از سربازها
به دستوراتش گوش
نمی‌کردن و نادیده‌ش
می‌گرفتند.

حتی اون دختر و
به عنوان یه 'آدم'
هم نمی‌دیدن.

چه چترنجات
نفرت انگیزی.

نف کردن

هر چقدر هم
بهشون بی‌محلی
می‌کرد فایده نداشت،
اونها بازم اذیتش
می‌کردن.

اما بازم،
با وجود همه‌ی
این توهین‌ها،
اون هیچوقت
عوض نشد.

در نتیجه، به روز
سربازهایی که دیگه
نا امید شده بودن،
اونو به یه انباری
بردن.

و اون... درست همون
فرصتی بود که کاسیا
انتظارش رو می‌کشید.

لگد

آخ!

سیلی

و- وایسا!

لگد

اوخ...

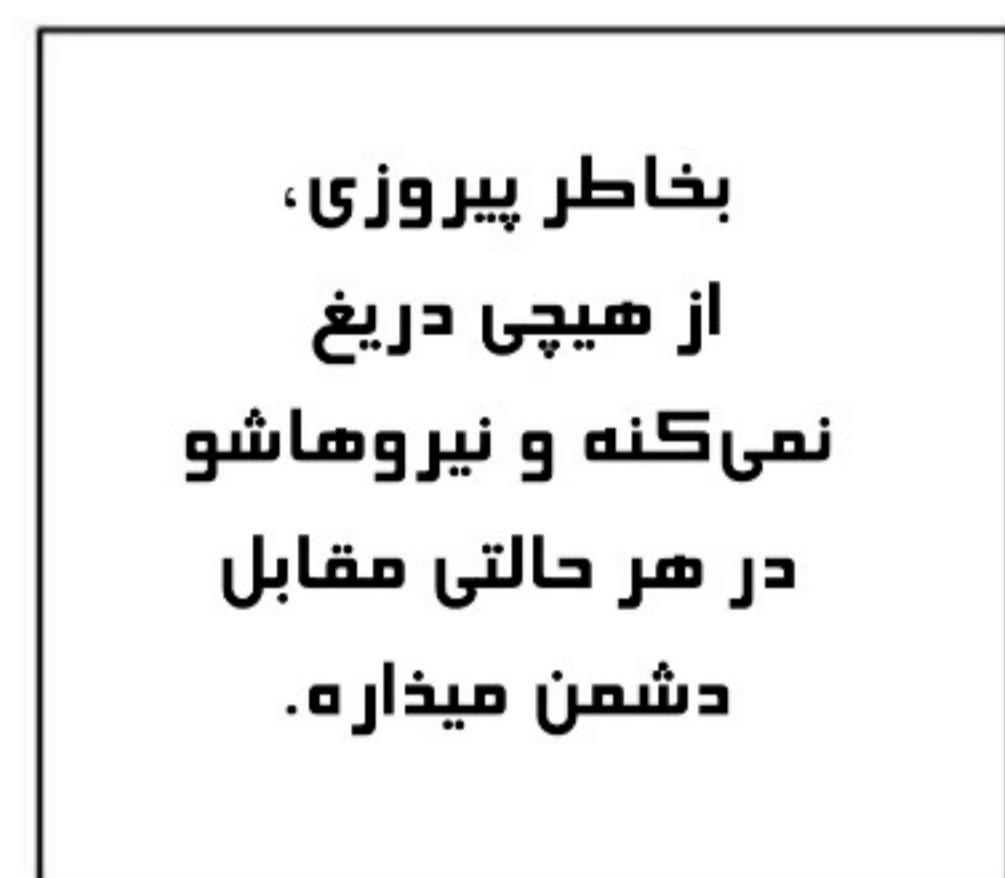
ت- تمومش
کن...

اگه بخوایم اونو
تو یه کلمه توصیف
کنیم: اون یه
'ماشینه'!

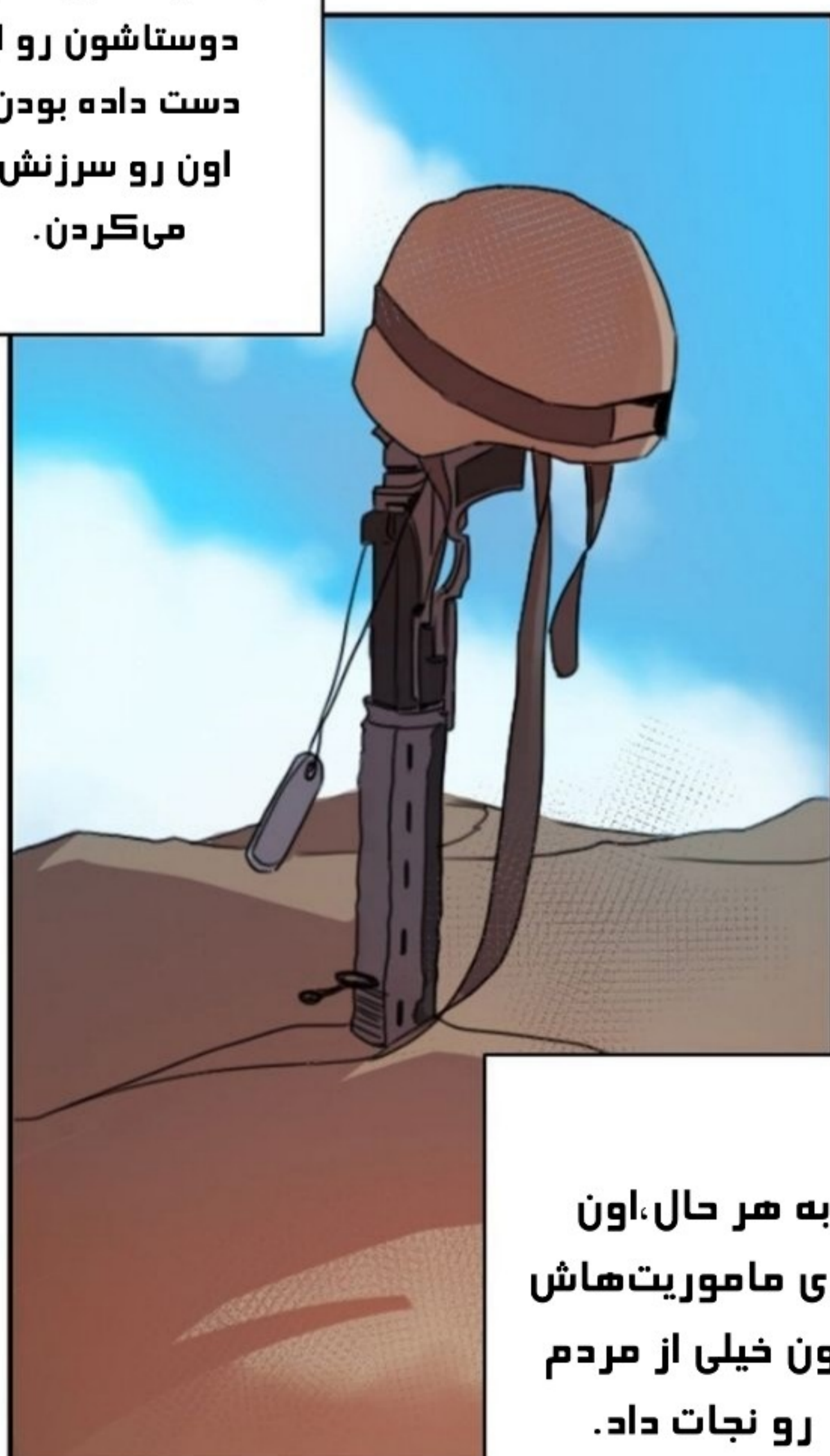
با چشمای
بی احساسش
همه رو یه جور
نگاه می‌کنه.



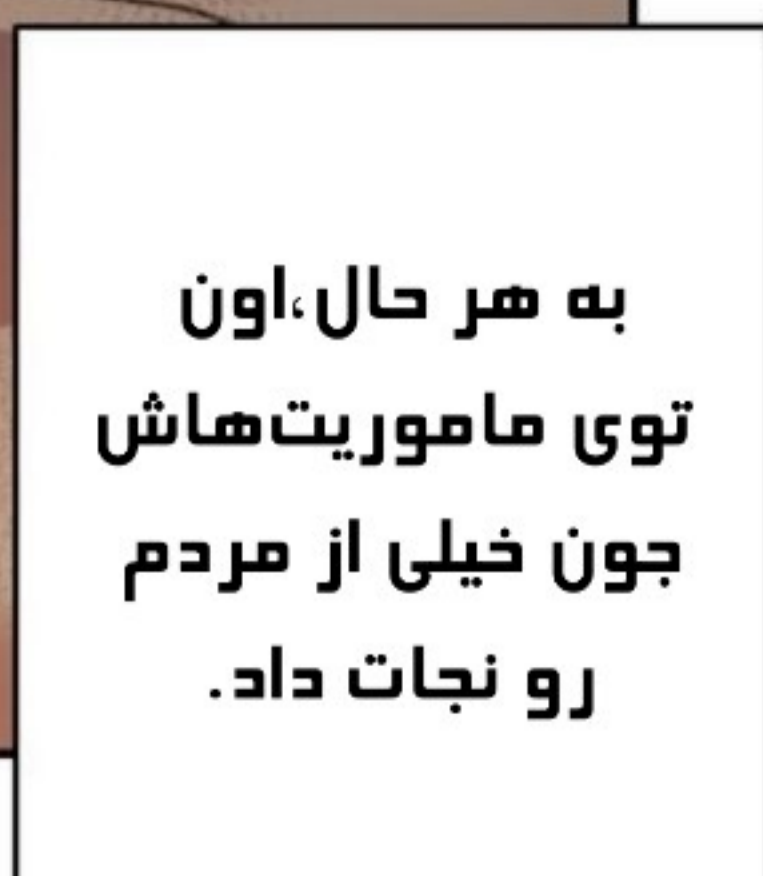
بخاطر پیروزی،
از هیچی دریغ
نمی‌کنه و نیروهاشو
در هر حالتی مقابل
دشمن میذاره.



سربازهایی که
بخاطر دستورات اون
دوستاشون رو از
دست داده بودن،
اون رو سرزنش
می‌کردن.



به هر حال، اون
توی ماموریت‌هاش
جون خیلی از مردم
رو نجات داد.



و به روز، تمام
سرزنش‌هایی
که می‌شد...

بخاطر به
ماموریت نفوذی
تگ نفره،



تبدیل به من -
من‌های زیر لب
شد، چون فرماندهی
دشمن ترور شده
بود.

진홍의 카르마

글 쌀숲 |
그림 라다 |
원작 레몬개구리 |

제공 엠스토리허브 / 탐헤임달 |

